

دریچه

آخرین خبری که شهید صارمی منتشر کرد:

مزار شریف سقوط کرد!

به مناسبت ۱۷ مرداد، روز شهادت شهید صارمی

«محمود صارمی» سال ۱۳۴۷ در شهرستان بروجرد متولد شد. پس از اخذ دیپلم در سال ۱۳۶۷ و شرکت در کنکور سراسری و پذیرفته شدن در رشته «جغرافیا»، به تهران مهاجرت کرد. او دوران تحصیل در مقطع کارشناسی را در سخت‌ترین شرایط زندگی، با کار کردن جهت امرار معاش و تأمین هزینه‌های تحصیل طی کرد. همچنین درکنار تحصیل، به دلیل علاقه شدیدی که به ورزش «کاراته» داشت، در مدت کوتاهی با گذراندن دوره‌های مختلف این رشته، موفق به کسب کمربند مشکی و کارت مربیگری شد و در مسابقات شهرستان و استان شرکت کرد که موفقیت‌هایی را نیز در این زمینه به دست آورد. آنچه در ادامه می‌خوانید مروری است به فعالیت‌ها و ماجرای دلخراش شهادت این خبرنگار برگرفته از خبرگزاری «ایرنا».

اعزاز به جبهه‌های حق علیه باطل

صارمی در حالی که مشغول به تحصیل در دانشگاه بود، نتوانست نسبت به تجاوز دشمن به خاک سرزمین‌مان بی‌تفاوت باشد و از طریق بسیج دانشجویی دانشگاه تهران به جبهه‌های «کردستان»، «حلبچه» و جنوب «خرمشهر» اعزام شد و ۱۷ ماه در جبهه به نبرد با دشمن یعنی پرداخت. پس از بازگشت از جبهه، ضمن ادامه تحصیل در سال ۷۰ به استخدام خبرگزاری «ایرنا» درآمد و سپس در مقطع کارشناسی ارشد در دانشگاه شهید بهشتی پذیرفته شد.

آغاز مسیر خبرنگاری

چنانچه ذکر شد شهید صارمی جذب خبرگزاری جمهوری اسلامی شد و بعد از پنج سال تلاش و فعالیت، به خارج از کشور اعزام و مسئولیت دفتر خبرگزاری جمهوری اسلامی را در مزار شریف برعهده گرفت. شهید صارمی دو سال به عنوان خبرنگار در افغانستان فعالیت داشت و اخبار و گزارش‌ها و تصاویر مربوط به تحولات افغانستان را پوشش می‌داد.

مزار شریف سقوط کرد

آخرین پیام مخابره‌شده از شهید محمود صارمی این بود: «مزار شریف سقوط کرد. هفدهم مرداد ماه ۱۳۷۷، اینجا محل کنسولگری ایران در مزار شریف است. من محمود صارمی، خبرنگار خبرگزاری جمهوری اسلامی ایران هستم. گروه طالبان چند ساعت پیش وارد مزار شریف شدند.» ماجرا به زمانی برمی‌گشت که گروه طالبان (که در آن زمان تفکراتی بسیار افراطی داشتند)، در حال پیشروی و برانداختن حاکمیت وقت افغانستان بودند. در این مسیر، تفکرات ضد شیعی‌شان را هم مد نظر داشتند و افراط‌گرایی‌شان تا حدی بود که حتی به برخی مظاهر باستانی کهن افغانستان نیز آسیب‌هایی جدی وارد کردند. در جریان این اخبار و اتفاقات، صارمی نیز در حال مخابره و انتشار اخبار مربوط به پیشروی طالبان بود. به همین دلیل اعلام کرد: «مزار شریف سقوط کرد.» اما چنانچه گفته شد، انتشار خبر مربوط به سقوط مزار شریف جزء آخرین فعالیت‌های صارمی بود چراکه بعد از دستگیری توسط گروه طالبان، به شهادت رسید.

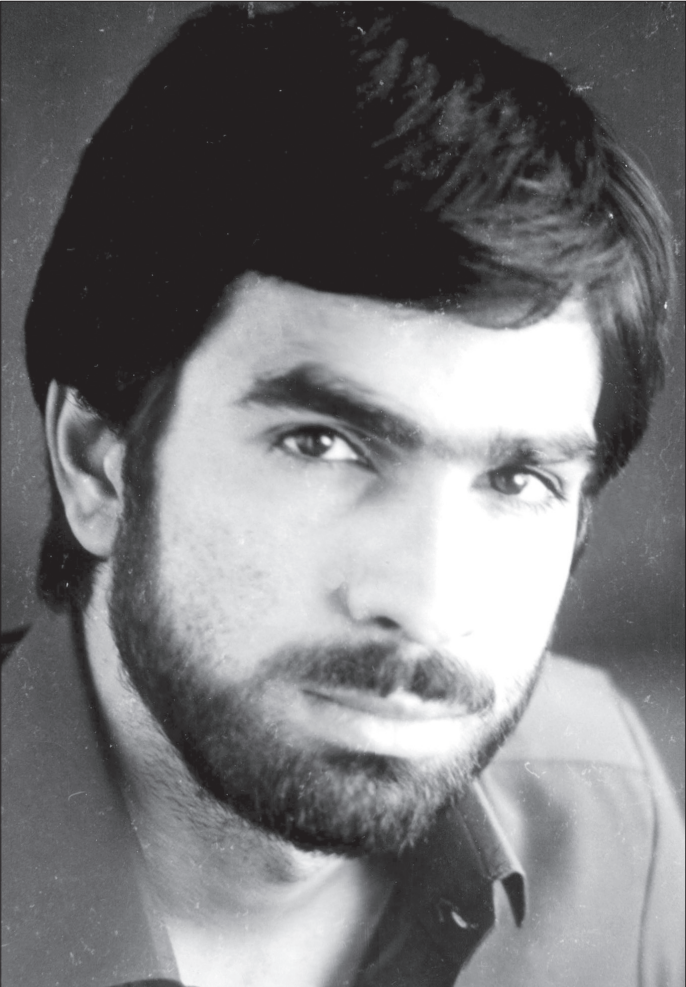
ماجرای شهادت

جریان شهادت صارمی برمی‌گشت به دستگیری او و چند تن از دیپلمات‌ها و خبرنگاران ایرانی. آن‌ها تنها به جرم نشر حقایق در کنسولگری ایران در مزار شریف افغانستان از سوی این گروه دستگیر شدند. این اتفاق مصادف بود با ۱۷ مرداد. هرچند آن زمان هنوز مشخص نشده بود چه اتفاقی برای این گروه افتاده. اما بعد از گذشت بیش از ۲۰ روز، تازه مشخص شد که افراط‌گرایان چه فاجعه‌ای را در مواجهه با این گروه بی‌گناه رقم زده‌اند. در آن زمان عمق فاجعه به حدی بود که سه روز عزای عمومی از سوی رهبر فرزانه انقلاب اعلام شد. همچنین روسای جمهور بیش از ۱۸۰کشور جهان ضمن محکومیت این اقدام برای ایران، پیام تسلیت فرستادند. همچنین تصویر شهید صارمی به پاس رشادت و شهادت مطلوبانه‌اش در مقابل سازمان ملل نصب شد. ۱۷ مردادماه در واقع یادآور رشادت و فداکاری شهید محمود صارمی است. خبرنگاری که شجاعانه درراه انجام وظیفه مهم اطلاع‌رسانی، جان خود را فدا کرد و شهید شد. در تشییع جنازه میلیونی این سربازان ولایت، رهبر فرزانه انقلاب نیز حضور یافتند.

هنوز هم با او درد دل می‌کنم…

شهید محمود صارمی به روایت مادرش

مادر شهید صارمی در خاطرات خود به آخرین دیدار با فرزندش اشاره کرده و می‌گوید: «انگار این خداحافظی با همه خداحافظی‌های قبلی فرق می‌کرد، حس و حال عجیبی سراپایم را فرا گرفته بود و محمود را تا دم در حیاط بدرقه کردم و مدام او را می‌بوسیدم و نگاهش می‌کردم، نمی‌دانستم این آخرین دیدار من و محمود است. مادر از دل‌تنگی‌هایش برای محمود اینگونه می‌گوید: «هر وقت دلتنگ محمود می‌شوم یک دل‌سیر به قاب عکسش نگاه می‌کنم و او را می‌بوسم و هر وقت می‌خواهم با محمود صحبت‌کنم بر سر مزارش می‌روم و کلی درد دل می‌کنم.»



کاظم اخوان



مریم کاظم‌زاده

به مناسبت ۱۷ مرداد و روز خبرنگار

روایت‌هایی دست اول از خط مقدم

← تنها زن عکاس سال‌های دفاع مقدس که بود؟

[شهروند] ۱۷ مرداد در تقویم ما با نام «روز خبرنگار» گره خورده است. دلیل نامگذاری این روز، شهادت «محمود صارمی» است؛ خبرنگاری که در ۱۷ مردادماه ۱۳۷۷ توسط طالبان (که آن زمان تحت سلطه افکار بنیادگرایانه و تندرو بودند) به شهادت رسید. البته درباره این شهید خبرنگار، مطالب فراوانی را عنوان کرده‌اند و هر سال در روز خبرنگار، به زندگی و فعالیت‌هایش پرداخته‌اند. ما هم در ستون امروز، به مناسبت شهادتش، روایت‌هایی آورده‌ایم. اما تصمیم گرفتیم گزارش اصلی صفحه را به خبرنگاران دیگری اختصاص بدهیم که عمده فعالیت‌شان را در جبهه‌های دفاع مقدس گذرانند و به ثبت تصاویر و گزارش‌های این برهه از تاریخ حماسه‌ساز ایران پرداختند؛ شهید کاظم اخوان و مریم کاظم‌زاده. در ادامه با نگاهی کوتاه به زندگی این دو عزیز، روایت‌هایی درباره فعالیت‌های‌شان نیز آورده‌ایم. مطالب این گزارش مستند است به خبرگزاری‌های «مهر»، «تسنیم» و کتاب «روزهای دریند» از انتشارات «شهید کاظمی».

چمران در حق کاظم اخوان پدري کرد…

کاظم اخوان، از شهدای خبرنگار دفاع مقدس

«کاظم اخوان» در سال ۱۳۳۸ در مشهد متولد شد که به دلیل تقارن تولدش با میلاد امام کاظم (ع)، نامش را کاظم گذاشتند. پدرش خادم بارگاه حضرت امام رضا (ع) بود. نقطه برجسته زندگی او، آشنایی با ستاد جنگ‌های نامنظم و دکتر چمران بود. به گفته دوستان و همزمانش، این دیدار تا آنجا پیش رفت که ابتدا کاظم به عنوان رزمنده در ادامه به عنوان معتمد دکتر چمران همراهش بود. آغاز خاطرات ماندگار او مربوط می‌شود به آشنایی با دوربین عکاسی، آن هم به درخواست دکتر چمران. به‌گونه‌ای که در یک دست‌ساز اسلحه و در دست دیگری دوربین عکاسی بود. بیشتر تصاویر معروفی که از دکتر چمران به یادگار مانده، توسط دوربین عکاسی اهدایی دکتر چمران به کاظم اخوان ضبط شده است. با شهادت دکتر چمران و انحلال ستاد جنگ‌های نامنظم، فعالیت کاظم اخوان تغییر شکل پیدا می‌کند. اما این اتفاق هم او را از دوربین عکاسی‌اش جدا نکرد. به دنبال محاصره سفارت ایران در لبنان در ۱۴ تیر ۱۳۶۱، کاظم اخوان به همراه احمد متوسلیان، فرمانده لشکر ۲۷ محمد رسول‌الله، تقی رستگار مقدم و سید محسن موسوی، کاردار سفارت جمهوری اسلامی ایران در لبنان، راهی لبنان شدند. آنها در پست بازرسی توسط عناصر شبه نظامی متحد اسرائیل موسوم به نیروهای لبنانی فالانژیست، دستگیر و به نقطه نامعلومی انتقال داده شدند. «سمیر جعجع» یکی از رهبران فالانژها پس از آزادی از زندان اعتراف کرد که گروگان‌های ایرانی به نیروهای او تحویل داده شده و سپس توسط مأمورانش به شهادت رسیدند. این درحالی بود که این گزاره همچنان از نظر عده‌ای مشکوک به نظر می‌رسید و بحث و نظر درباره آن همچنان ادامه داشت. تا اینکه سردار سرلشکر سلامی، فرمانده کل سپاه پاسداران، سال گذشته در دیدار نوروزی خود با خانواده حاج احمد متوسلیان، از ایشان با عنوان شهید جاویدالآثر یاد کرد که در واقع تأیید گزاره مورد نظر مبنی بر شهادت متوسلیان و همراهانش بود.

چمران گفت دوربین به دست بگیرد

روایت بهرام محمدی فرد عکاس دفاع مقدس

عکس مشهوری از شهید چمران با گل آفتابگردان در رسانه‌ها دست‌به‌دست می‌شود. بسیاری به اشتباه تصور می‌کنند عکاس آن من بودم. در صورتی که کاظم اخوان آن را ثبت کرد. عکسی که ابعاد تازه‌ای

از وجوه شخصیتی شهید چمران را نشان می‌داد. چمران با وجود روحیه جنگنده، بسیار آدم لطیفی بود. شخصیت عجیبی هم داشت. شخصی نبود که فقط با آدم راجع به جنگ حرف بزند؛ شاعر هم بود. راجع به خیلی مسائل صاحب‌نظر بود. بیشتر درون خودش و نوشته‌هایش بود. اخوان، هم اسلحه دست می‌گرفت و می‌جنگید و هم عکاسی می‌کرد. او هم فرد خاصی بود. راه برگشت به تهران هم با هم بودیم. به من گفت می‌خواهم بروم لبنان. بعد از آن هم ندیدمش. خبرش رسید که لبنان رفته و یکی از آن چهار نفری بود که روده‌ش شد.

از تحصیل در انگلستان تا ازدواج با اصغر وصالی

مریم کاظم‌زاده، تنها عکاس زن در خط مقدم

مریم کاظم‌زاده در سال ۱۳۳۵ در خانواده‌ای مذهبی در شیراز متولد شد. او از سال ۱۳۴۲ با جریان انقلاب اسلامی همراه بود. اولین دوربین عکاسی را در ۱۳۵۲ از برادرش عیدی گرفت و همین آغاز علاقمندی او به عکاسی شد. بعد از گرفتن دیپلم در سال ۱۳۵۴ در امتحان آموزگاری در تهران پذیرفته شد اما با اصرار خانواده یک سال بعد به انگلستان رفت و در آنجا به خواندن فیزیک و ریاضی در کالج مشغول شد. همان‌جا بود که با اعضای اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشگاه‌های اروپا و آمریکا همچون مرضیه حدیدیچی (دباغ) آشنا شد. او تا پیش از پیروزی انقلاب اسلامی در انگلستان به تحصیل مشغول بود. در زمان حضور امام خمینی (ره) در فرانسه، او هم از انگلستان به فرانسه رفت تا با امام خمینی (ره) ملاقات کند. او در دیدارش با امام خمینی (ره) به صورت مکتوب از ایشان در مورد خبرنگار شدن زنان پرسید. امام (ره) نیز چنین پاسخ دادند: «مشروع است به شرط رعایت حجاب.» کاظم‌زاده سپس در ۱۴ بهمن ۱۳۵۷ به همراه پرواز خانواده امام خمینی (ره) به ایران بازگشت و پس از پیروزی انقلاب در روزنامه انقلاب اسلامی مشغول به کار شد. او برای روزنامه عکاسی می‌کرد. سپس وارد گروه خبر همان روزنامه شد. کنجکاو، شور او را برای خبرنگاری به کردستان کشاند. در زمانی که دکتر چمران در کردستان بود مریم کاظم‌زاده در آنجا به خبرنگاری مشغول بود. در همان‌جا با اصغر وصالی آشنا شد و ازدواج کرد. اصغر وصالی خود از مبارزان و زمیندگان

دوران مبارزه با رژیم طاغوت و دفاع مقدس بود و زندگی مشترک او با مریم کاظم‌زاده دو سال بیشتر نبود، چراکه اصغر وصالی در آبان ۱۳۵۹ در تنگه حاجیان گیلان غرب به شهادت رسید. آثار عکاسی کاظم‌زاده در جنگ ایران و عراق از سوی انجمن عکاسان انقلاب و دفاع مقدس به صورت کتابی با عنوان «عکاسان جنگ ایران-عراق» در سال ۱۳۹۶ به چاپ رسید. این کتاب حاوی مجموعه‌ای از تصاویر مربوط به انقلاب و جنگ ایران و عراق است که بین سال‌های ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۵ از دریچه دوربین مریم کاظم‌زاده به ثبت رسیده. در بخش‌های دیگری از این کتاب، روایات و خاطراتی از زندگی او نیز منتشر شده است. کتاب «عکاسان جنگ ایران-عراق» برگزیده هجدهمین دوره انتخاب بهترین کتاب دفاع مقدس در بخش هنرهای تجسمی شد. مریم کاظم‌زاده در چهارم خرداد۱۴۰۱ بر اثر ابتلا به سرطان درگذشت.

دروغی که به دکتر چمران و اصغر وصالی گفتم…

روایت مریم کاظم‌زاده از نخستین دیدارش با اصغر وصالی

من به عنوان خبرنگار به مریوان اعزام شده بودم و شهید وصالی هم با نیروهایش به آنجا آمدند. من اولین بار او را با سر و صورتی خاک‌آلود در مریوان دیدم. بعد از مدتی که غائله پاوه شروع شد، چند روز به آزادسازی کامل پاوه مانده بود که از طریق شهید دکتر چمران به او معرفی شدم. دکتر چمران پیشنهاد مصاحبه با اصغر را داد. اولین دیدار من تبدیل به صحنه تلخی شد. وقتی از وصالی درباره وضعیت پاوه پرسیدم، گفت: «شما اگه خبرنگارید، باید همون موقع اونجا می‌رفتم. بهتره شما برید همون تهران، خبرهاتونم از همون‌جا بنویسید…» این حرف خیلی برابم سنگین بود. گفتم: «شما انتظار دارین من وسط اون درگیری‌های خطرناک مونده باشم؟» گفت: «خبرنگار باید صحنه‌های واقعی رو با چشم خودش ببینه، نه اینکه به نوشتن شنیده‌ها اکتفا کنه…» خلاصه برای تنظیم وقت مصاحبه، با جواب سربلای او روبه‌رو شدم… فردای آن روز که وسایلم را برای انجام مصاحبه برداشتم و به سمت مرقرو وصالی در یادگان مریوان راه افتادم، یادآوری برخورد دیروز، منصرفم کرد. عصر همان روز اصغر به مقر ما آمد و دکتر چمران پیگیر مصاحبه من با او شد. من که دستپاچه شده بودم، گفتم: «من رفتم مقرشون اما نبودن.» اصغر برافروخته شد و گفت: «شما کی اومدین که من نبودم؟» من دروغ گفته بودم اما به خیر گذشت. فردای آن روز وقتی اصغر برای خداحافظی آمد، دکتر چمران مرا به دست او سپرد و اصغر هم با بی‌اعتنایی قبول کرد تا همراه‌شان بروم. به منطقه رسیدیم و اصغر به همراه نیروهایش پیاده شدند. به من هم گفت که با ماشین به مقر بروم تا آن‌ها در روز دیگر بیایند. وقتی همه پیاده شدند من هم کوله‌پشتی‌ام را در ماشین گذاشتم. با دوربین و مقداری کاغذ پیاده شدم و در انتهای ستون به راه افتادم. اصغر سر ستون بود و متوجه همراه شدن من نشد. ۲۰ دقیقه گذشته بود که انتهای ستون را دیدم و با دیدن من جاخورد. اول اعتراض کرد ولی وقتی دیدم من حاضر جوابم، مرا با گروه دیگری در مسیر دامنه کوه راهی کرد تا بتوانم گزارش‌م را تکمیل کنم.